

نشریه علمی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال سیزدهم، شماره پنجاه و دوم، زمستان ۱۴۰۰، ص ۱۶۰-۱۲۱

بررسی مؤلفه‌های «خودشکوفایی» در شخصیت زال بر پایه نظریه روان‌شناختی مزلو

فخری زارعی* - دکتر سید کاظم موسوی** - دکتر علی محمدی آسیابادی***

چکیده

بررسی و پژوهش در حوزه ادبیات، در ارتباط با علوم مختلف از جمله روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، زبان‌شناسی و... نشان‌دهنده قابلیت‌های چندگانه گستره ادبیات است. در میان علوم مختلف، روان‌شناسی رابطه تنگاتنگی با ادبیات دارد و می‌توان آن را در تحلیل آثار ادبی به کار برد. از میان شاخه‌های متعدد آن، روان‌شناسی شخصیت ابزار مناسبی برای بررسی شخصیت‌های داستانی است. در میان نظریات متعدد شخصیت، الگوی هرمی آبراهام مزلو، روان‌شناس انسان‌گرای امریکایی، شاخص و فرایندی است که می‌توان از آن در بازشناسی شخصیت‌ها استفاده کرد. این هرم، الگوی مناسبی برای شناخت ویژگی‌های انسان کمال‌طلب و خواستار تحقق خود، در متون ادبی است. آنچه از فرایند این نظریه بر روی شخصیت‌ها و تبیین جایگاه آن‌ها مهم به نظر می‌آید، جنبه تعلیمی و الگویی و تربیتی آن است. اینکه شخصیت به کمال رسیده و خودشکوفای چه آموخته‌ها و تجربیاتی کسب کرده است، از جنبه شاخص‌های تربیتی و اخلاقی بسیار مهم می‌نماید. از بین آثار مختلف ادبی، شاهنامه فردوسی از آثار انسان‌گراست؛ نژاد، گوهر،

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد (نویسنده مسئول) fakhri.zarei78@gmail.com

** استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد mousavikazem@yahoo.com

*** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهرکرد asiabadi97@yahoo.com

تاریخ پذیرش ۱۴۰۰/۹/۴

تاریخ وصول ۱۴۰۰/۵/۲۸

هنر و خرد، چهار عنصری است که به تأکید فردوسی می‌تواند فرد را در ذهن و عمل به تکامل برساند. انسان در شاهنامه از واقعیت و فراواقعیت، تعقل و تعهد و در کلامی گسترده، خرد و اسطوره برخوردار است. خویشکاری شخصیت‌های شاهنامه زمینه‌ای است که می‌تواند در شناسایی مرتبه انسانی آن‌ها کمک کند. بازشناخت روانی و شخصیتی آن‌ها و اینکه آیا با بررسی روان‌شناختی شخصیت‌ها می‌توان به شناخت دیگر از آن‌ها رسید، پرسش محوری این پژوهش است. این پژوهش به شیوه توصیفی تحلیلی می‌کوشد تا نشان دهد در میان شخصیت‌های متعدّد این اثر، زال می‌تواند مصداق فرد خودشکوفا در نظریه مزلو باشد. او از شخصیت‌های برجسته شاهنامه است که از ویژگی کامل پیوند خرد و اسطوره برخوردار است و توانسته است به مرحله خودشکوفایی برسد. یافته مهم این جستار آن است که زال الگوی خواستاران تحقق خود است و شخصیت اسطوره‌ای - حماسی او دارای ویژگی‌های افراد اخلاق‌مدار و خودشکوفاست. از ویژگی‌های او، ادراک روشن از واقعیات، مسئله‌مداری، فرهنگ‌ناپذیری، خودانگیزگی، خوی مردم‌گرایی، پذیرش دیگران، خود و طبیعت است.

واژه‌های کلیدی

شاهنامه، زال، مزلو، خودشکوفایی

۱- مقدمه

نوع ادبی تعلیمی، چه آشکارا و چه ضمنی، بخش بسیاری از متون را به خود اختصاص داده است. در حوزه ادب تعلیمی، کار آفریننده اثر ادبی آن است که به شیوه‌های مختلف و به‌شکلی هنرمندانه، مفاهیم تعلیمی و اخلاقی را در بطن اثر خود جای دهد. نویسندگان در برخی آثار ادبی مانند قابوس‌نامه، تاریخ بیهقی، گلستان و... بخش‌هایی از اثر را به بیان مسائل تعلیمی به شیوه مستقیم اختصاص داده‌اند. با بررسی دسته دیگری از متون می‌توان شاهد مسائل تعلیمی به شیوه غیرمستقیم و ضمنی بود. در جهان داستان، شخصیت‌ها می‌توانند الگویی عملی برای ارائه مطالب تعلیمی باشند.

به‌گونه‌ای که مخاطب با مسائل اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی به‌شیوه غیرمستقیم آشنا شود. ارائه مطالب تعلیمی از طریق داستان و به کمک شخصیت‌پردازی قوی، یکی از روش‌های مؤثر و کارآمد خواهد بود. در آثار داستانی، مخاطب با هم‌ذات‌پنداری قوی با شخصیت‌ها، به اصلاح و تعدیل شخصیت خود می‌پردازد. این رابطه عمیق میان مخاطب و قهرمان داستان، سبب الگوبرداری مخاطب می‌شود. یکی از راه‌هایی که تحلیل شخصیت را آسان‌تر و شناخت او را عمیق‌تر می‌کند، بررسی شخصیت از منظر روان‌شناسی است. در میان نظریه‌های متعدد روان‌شناسی شخصیت، نظریه انسان‌گرایی نظریه‌ای نوین و کمال‌گراست که می‌کوشد انسان خودشکوف را الگوی انسان سالم معرفی کند. وجه مشترک این نظریه و ادبیات تعلیمی، رشد و هدایت استعدادها و آماده‌کردن فرد برای انسان بهتر بودن است. بر این اساس، انسان خودشکوف در نظریه انسان‌گرایی، مصداق عینی مفاهیم اخلاقی در حوزه ادبیات تعلیمی است. در میان بزرگان ادب فارسی، بعضی در آثار خود به ویژگی‌های انسان کمال‌گرا اشاره دارند و دیدگاهشان به انسان شباهت بسیاری به دیدگاه انسان‌گرای آبراهام مزلو دارد؛ برای نمونه ناصر خسرو کم‌ویش به همه نیازها نظر داشته و با بیان رابطه اخلاق و رفتار انسان با نیازهای ذاتی، انگیزه‌ای مهم برای گرایش به فضایل و دوری از رذایل ایجاد کرده است (رک. امیری خراسانی و همکاران، ۱۳۹۳: ۱-۳۲). همچنین در کلام شاعری مانند سعدی بسیاری از ویژگی‌های افراد خودشکوف بازتاب دارد و به‌طور کامل در شخصیت او تجلی یافته است؛ از این رو می‌توان او را شخصیتی سالم و خودشکوف دانست (رک. مهدوی دامغانی و صادقی، ۱۳۹۷: ۱-۳۵). در حوزه عرفان نیز بسیاری از عارفان در آرای خود به کمال انسانی و خودشکوفایی فرد توجه کرده‌اند و مؤلفه‌های انسان کامل از دیدگاه آن‌ها با ویژگی‌های افراد خودشکوف در نظریه مزلو، قرابت بسیاری دارد. برای نمونه در آرای باباجان قزوینی، شاهد انسان‌گرایی و کمال‌طلبی و توجه به دغدغه‌های آدمی هستیم که از مشترکات او با مزلو است. این دو نظریه‌پرداز بر شاخصه‌هایی مانند حس همدردی، ساختار منشی مردم‌گرا، برجستگی عشق، هم‌نشینی با کاملان و مراقبه درون تأکید می‌کنند (ذبیح‌نیا، ۱۳۹۸: ۳۹-۵۶).

در میان متون ادبی، آثار حماسی ماهیتی انسان‌محور دارند. متون حماسی مانند

شاهنامه فردوسی از شخصیت‌های فراواقعی شکل می‌گیرد و به نظر می‌رسد این‌گونه متون به سبب اسطوره‌ای بودن شخصیت‌ها و یا رفتارها، حوادث و عوامل اغراق‌آمیز، قابلیت بررسی در نظریه روان‌شناسی انسان‌گرایی را ندارند؛ اما باید گفت در جهان داستان، چه حماسی چه دیگر انواع، وارد حوزه استعاری می‌شویم و هر شخصیت (کارکتر) را به صورت پرسونای واقعی در نظر می‌گیریم؛ زیرا در شخصیت‌آفرینی داستان‌ها، الگوی نویسنده، انسان‌های واقعی و شخصیت‌های داستانی، به‌نوعی بازیابی آن‌ها هستند. همچنین از آنجا که قهرمانان حماسه افرادی فراتر از دیگران‌اند، می‌توانند نمونه‌های مناسبی برای بازنمایی این نظریه باشند.

طرحی که در شاهنامه از شخصیت‌ها برای الگوی انسان رشدیافته از جنبه‌های مختلف شخصیتی ارائه می‌شود، الهام‌بخش مخاطبان اثر خواهد بود. در میان شخصیت‌های متعدد در این اثر، زال در جایگاه اسطوره خردمندی می‌تواند تأمین‌کننده ادعای انسان رشدیافته در نظریه انسان‌گرایی باشد؛ براساس این فرضیه در این پژوهش سعی شده است نیازهای اساسی زال برپایه هرم پیشنهادی مزلو بررسی شود و سپس به ویژگی‌های مشترک این شخصیت با انسان خودشکوفای نظریه مزلو اشاره شود.

۱-۱ روش پژوهش

روش این پژوهش تحلیلی - توصیفی است. در این پژوهش، سلسله مراتب نیازهای اساسی که مهم‌ترین بخش نظریه مزلو است، مبنای کار قرار گرفته و تلاش شده است با دقت در رفتار و اندیشه‌های زال، اسطوره خردورزی در شاهنامه، و به‌کارگیری مفاهیم این نظریه، به تحلیل و بررسی این شخصیت و تحلیل یافته‌ها پرداخته شود. توجه به رفتار و عواملی که سبب شکل‌گیری آن می‌شود، از ابزار کارآمد در این پژوهش و به‌ویژه از جنبه تعلیمی به شمار می‌رود.

۲-۱ پیشینه پژوهش

آثار متعددی در زمینه روان‌شناسی شخصیت‌های شاهنامه انجام شده است. در میان این آثار پژوهش‌هایی وجود دارد که در آن اشارت‌هایی به نظریه انسان‌گرایی به‌ویژه نظریه مزلو شده است؛ از آن جمله است: پایان‌نامه «تحلیل شخصیت گشتاسپ و

اسفندیار در شاهنامه با رویکرد روان‌شناسی «کرمی شاهپوندی، ۱۳۹۱) که نویسنده در آن با استفاده از مفاهیمی پراکنده از روان‌شناسی از جمله برخی مفاهیم نظریه مزلو، به بررسی شخصیت گشتاسب و اسفندیار پرداخته است؛ همچنین پایان‌نامه «بررسی عزت‌نفس (حرمت ذات) در شاهنامه فردوسی» (شیرخدا، ۱۳۹۷) که براساس دیدگاه مزلو، براند و دی آنجلیس به فضیلت‌های شخصیتی، روانی و نقاط اشتراک شخصیت‌های شاهنامه، شامل عزت‌نفس، پرداخته است.

در زمینه بررسی شخصیت در شاهنامه به مقاله «شخصیت رستم براساس داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو» (محرابی کالی، ۱۳۹۳) می‌توان اشاره کرد؛ نویسنده پس از بررسی شخصیت رستم در داستان رستم و اسفندیار برپایه شش ویژگی، رستم را شخصیتی خودشکوفای معرفی می‌کند. مقاله دیگر، «نقد شخصیت کیخسرو براساس نظریه آبراهام مزلو» (داودنیا و همکاران، ۱۳۹۳) است که پس از بررسی نیازهای اساسی در طول زندگی کیخسرو، او را در بالاترین سطح نیازهای مزلو تأمین شده می‌داند.

در دیگر متون ادبی می‌توان به این پژوهش‌ها در قالب پایان‌نامه اشاره کرد؛ «بررسی دگرگونی شخصیت‌های داستانی در داستان کوتاه فارسی براساس نظریه مزلو» (رضایی، ۱۳۹۵)؛ «بررسی تطبیقی پیر در غزلیات حافظ و شش دفتر مثنوی مولانا با تأکید بر نظریات شخصیت آبراهام مزلو» (بهرادی‌نژاد، ۱۳۹۵)؛ «تحلیل شخصیت ملک‌الشعرا بهار براساس نظریه مزلو باتکیه بر دیوان اشعار» (محسنی اندیس، ۱۳۹۶). مقاله «بررسی تصویر شاه - انسان کامل در متون نثر تعلیمی (قابوس‌نامه، سیاست‌نامه، اخلاق ناصری، گلستان، سلوک‌الملوک)» (صادقی و رئیسی نافچی، ۱۳۹۹) که نویسنده با ارائه شواهدی بیان می‌کند که نگرش عرفانی در ترسیم شخصیت شاه - حاکم در متون غیرعرفانی نقش مهمی دارد و می‌توان تصویر انسان خودشکوفای را در این آثار دید. در مقاله «بررسی توصیه‌های اخلاقی ناصر خسرو برپایه هرم مزلو» (امیری خراسانی و همکاران، ۱۳۹۳) نشان داده می‌شود که ناصر خسرو در کلام خود به همه نیازهای اساسی توجه داشته و به بیان رابطه اخلاق و رفتار انسان با نیازهای ذاتی پرداخته است.

مقاله «انسان خودشکوفا و خودشکوفایی سعدی با رویکرد تطبیقی به نظریه مزلو» (مهدوی دامغانی و صادقی، ۱۳۹۷) با توجه به بوستان و گلستان، سعدی را شخصیتی خودشکوفا معرفی می‌کند. «بررسی مؤلفه‌های خودشکوفایی و کمال‌طلبی در تذکره عرفانی کلام‌الملوک باباجان قزوینی و نظریات آبراهام مزلو» (ذبیح‌نیا عمران، ۱۳۹۸) که نویسنده با تحلیل نگرش باباجان قزوینی نشان می‌دهد، رفتار این شخصیت مانند نظریه مزلو در مناسبات بین فردی توأم با خشم و مهربانی بوده است و نگرش او به مخاطبانش کل‌نگر و دغدغه اصلی او جامعه انسانی است.

پس از بررسی مشخص شد، تاکنون پژوهشی درباره شخصیت زال براساس نظریه مزلو انجام نشده است؛ از این رو این پژوهش با توجه به اهمیت این شخصیت در شاهنامه می‌تواند رهیافتی به شناخت روان‌شناسانه او و زمینه‌ای برای شناخت دیگر شخصیت‌ها از این منظر باشد.

۲- تحلیل موضوع

۲-۱ نظریه مزلو

در میان روان‌شناسان انسان‌گرا، آبراهام مزلو هرمی پیشنهاد می‌دهد که هرم نیازهای اساسی نام می‌گیرد. در این هرم پنج سطح نیاز مطرح می‌شود که پلکانی است و روندی صعودی دارد. نیازهای سطح پایین از نظر انگیزش قوی‌ترین و نیازهای سطح بالاتر جزو ضعیف‌ترین نیازهای انگیزشی قرار می‌گیرد. پنج نیاز فطری مدنظر مزلو که رفتار انسان را برمی‌انگیزد، عبارت است از: (۱) نیازهای فیزیولوژیکی (جسمانی)؛ (۲) نیاز به امنیت؛ (۳) نیاز به عشق؛ (۴) نیاز به احترام؛ (۵) نیاز به خودشکوفایی.

مزلو به جنبه مثبت فطرت و طبیعت انسان توجه دارد و معتقد است نباید فقط به تاریکی‌های روان فرد پرداخته شود. توجه او به این جنبه، به‌نوعی اخلاق و رعایت مسائل اخلاقی را در خود دارد. انگیزه فرد برای رشد و ارتقا که او را به آموختن و رعایت و تربیت وادار می‌کند، اهمیت ویژه‌ای دارد. نظریه مزلو به نظریه انگیزشی شهرت دارد. او درباره رفتار انسان بر این باور است که نیازهای بشر بر دو گونه هستند؛ یکی

نیازهای اساسی مانند گرسنگی، امنیت، احساس ارزش و غیره و دسته دیگر نیازهایی که فراجسمانی هستند و عبارت است از: عدالت، خوبی، زیبایی، وحدت و غیره که به آن‌ها ارزش هستی یا ارزش‌های B می‌گویند. از دیدگاه مزلو، روان، دارای احتیاجات، تمایلات، تکانه‌ها، استعدادها و گرایش‌هایی است که براساس وراثت تعیین می‌شود. رشد سالم و طبیعی انسان، زمانی حاصل می‌شود که فطرت انسان با همه استعدادهای خود در آن شکوفا شود و تا جایی تکامل یابد که طبیعت انسانی از درون، برانگیخته و فعال شود (رک. شاملو، ۱۳۸۸: ۱۴۰).

مفهوم دیگری که در نظریه مزلو مطرح است، مفهوم فرانگیزش است؛ این اصطلاح در برابر انگیزش قرار می‌گیرد. همه افراد به وسیله نیازهای اساسی برمی‌انگیخته می‌شوند؛ اما درباره افراد خودشکوفا که از سطوح پایین هرم گذشته و تأمین نیاز شده‌اند، عوامل انگیزش متفاوت است. «نیازهای والاتر را که موجب انگیزش آن‌ها می‌شود، فرانگیزش می‌نامند» (مزلو، ۱۳۸۱: ۱۹۵). نیازهای دیگری که این روان‌شناس مطرح می‌کند، نیازهای هنرشناسی و شناختی است که گاهی شرط لازم برای ارضای نیازهای اساسی هستند. اگر «این مجموعه نیازها، یعنی نیاز به دانستن و فهمیدن برآورده نشده باشند، غیرممکن است فرد بتواند به خودشکوفایی برسد» (کریمی، ۱۳۷۸: ۱۵۹). دانستن و آگاهی برای تأمین هریک از نیازهای پنجگانه، اساسی و ضروری است؛ برای نمونه آگاهی و شناخت می‌تواند به فرد در به دست آوردن غذا و رفع نیازهای فیزیولوژیکی کمک کند. همچنین شناخت خطر و تهدیدهای زندگی می‌تواند فرد را برای مقابله با خطرها، آماده و شرایط بهتری برای ایمنی ایجاد کند.

انسان‌ها بنابر شرایط زیست‌محیطی و عوامل انگیزشی به سطوح مختلف این هرم دست می‌یابند؛ جنبه آگاهی و شناخت از جنبه‌های اکتسابی نظریه مزلو است که در چهارچوب مسائل تربیتی و آموزشی، دست‌یافتنی است و این نکته‌ای است که دیدگاه‌های مزلو را از روان‌شناسی محض خارج کرده و به آن جنبه تعلیمی بخشیده است.

برخی در پایین‌ترین سطوح قرار می‌گیرند و انگیزه‌ای برای رسیدن به سطوح بالاتر

ندارند. درصد کمی از افراد نیز پس از پشت سر گذاشتن سطوح پایین‌تر - که شرط دستیابی به سطوح بالاترند - در بالاترین سطح نیازها احساس نیاز می‌کنند و در صورت داشتن ویژگی‌های خاص شخصیتی - که در ادامه به بعضی از آنها اشاره می‌شود - جزو افراد سالم یا خودشکوفای قرار می‌گیرند. نیازهای ارائه‌شده در این نظریه نشان می‌دهد انسان همواره با کاربرد توانایی‌ها و استعدادهای خود در تلاش برای رسیدن به خودیابی و کمال است. از ویژگی‌های نیازهای هرم مزلو آن است که سلسله‌مراتب نیازها باید رعایت شود؛ به این معنی که نیازهای سطح پایین‌تر پیش از نیازهای سطح بالاتر ارضا شوند. دیگر آنکه این الگو رویکردی کل‌نگر به انگیزش دارد. انگیزش معمولاً پیچیده است؛ یعنی رفتار فرد می‌تواند از چند انگیزه مجزا ناشی شود؛ همچنین انگیزش رفتار ممکن است برای فرد ناشناخته باشد. ویژگی مهم دیگر این دیدگاه آن است که وقتی نیازی ارضا می‌شود، معمولاً نیروی انگیزشی خود را از دست می‌دهد و نیاز دیگری جای آن را می‌گیرد. نکته آخر آنکه همه افراد در هر جایی با نیازهای اساسی یکسانی برانگیخته می‌شوند. مزلو تأکید دارد گاه فرد به دلایل انگیزشی خود ممکن است نیازی را نسبت به نیازهای پایین‌تر در اولویت قرار دهد؛ مثلاً برای رسیدن به عشق از ایمنی خود بگذرد (رک، فیست و فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۱). زال در شاهنامه، شخصیتی خودساخته است که می‌تواند در گروه افراد خودشکوفای نظریه مزلو قرار گیرد. برای اثبات این فرضیه ابتدا به بررسی نیازهای پنجگانه او پرداخته می‌شود؛ سپس به همسانی ویژگی‌های او با انسان سالم و خودشکوفای از نظر مزلو اشاره خواهد شد.

۲-۲ نیازهای جسمانی (فیزیولوژیکی)

نخستین و پایین‌ترین نیاز در الگوی شخصیتی مزلو، نیازهای فیزیولوژیکی یا جسمانی است. نیازهای جسمانی همواره در اولویت قرار دارند. «اگر نیازهای فیزیولوژیکی بر ارگانیزم تسلط یابند، همه نیازهای دیگر ممکن است به‌سادگی موجودیت خود را از دست بدهند یا به عقب رانده شوند» (مزلو، ۱۳۶۷: ۲-۷۱)؛ از این رو تأمین آنها ضروری و حیاتی است. برای بررسی این دسته از نیازها لازم است دوران کودکی فرد بررسی شود. زندگی زال از نظر نیازهای جسمانی به دو بخش متفاوت تقسیم می‌شود: (۱) دوران

کودکی و پیش از ورود به دربار پدر؛ ۲) دوران بعد از ورود. مهم‌ترین دوره از ادوار زندگی هر فرد، دوران کودکی است؛ دوره‌ای که بنیان شخصیت شکل می‌گیرد. حمایت والدین و توجه آن‌ها به کودک از عوامل مؤثر در شکل‌گیری شخصیت است. فروید نخستین نظریه‌پرداز بود که بر تأثیر والدین در شکل‌گیری شخصیت تأکید کرده است (رک. شاملو، ۱۳۸۸: ۳۴) و تقریباً هر نظریه‌پرداز دیدگاه او را تکرار می‌کند. در این میان، مزلو نیز «بر ضرورت تأمین نیازهای فیزیولوژیکی و امنیت کودک در دو سال اول زندگی توسط والدین، تأکید دارد و آن را شرط لازم برای پدیدارشدن نیازهای سطح بالاتر می‌داند» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۸: ۶۷۰). دوران کودکی زال همراه با محرومیت از محبت و حمایت خانواده می‌گذرد. پدر پذیرای کودک سپیدموی نیست؛ اما این طردشدن و رنجی که زال در کودکی می‌بیند، مانع رشد او نخواهد شد و حتی زمینه‌ساز شکوفایی او می‌شود. «جداافتادن برای قهرمان اساطیری، دوران آزمایش است که در آن دوره، بر عدم اعتماد به نفس فائق آید و با اطمینان به قدرت خویش، به جامعه بازگردد» (نفیسی، ۱۳۷۴: ۴۳).

پدر مهر و پیوند بفگند خوار جفا کرد با کودک شیرخوار
(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۰۴)

محرومیت‌های زال در دوران کودکی شامل ضروریات جسمانی مانند خوراک، مسکن، پوشش و ضروریات روانی از جمله محبت، توجه و حمایت است. در تحلیل و بررسی دوران کودکی زال باید به سه عامل توجه داشت که جنبه اسطوره‌ای دارد: ۱) مکان زندگی؛ ۲) پرورنده زال؛ ۳) خوراک این شخصیت. با در نظر گرفتن این سه عامل می‌توان شناخت بهتری از شرایط زیست‌محیطی او و تحلیل عمیق‌تری از شخصیت این فرد داشت. محیط از عوامل مؤثر شکل‌گیری شخصیت است. «اغلب نظریه‌پردازان شخصیت بر این امر تأکید دارند عامل محیط از عوامل مهم در رشد فرد است. در میان آن‌ها اگرچه مزلو و راجرز معتقد بودند خودشکوفایی فطری است، پذیرای این مطلب نیز بودند که نیروهای محیطی می‌توانند از نیاز به خودشکوفایی جلوگیری کنند یا آن را تقویت نمایند» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۸: ۸-۶۶۷). مطابق با این نظریه، محیط رشد زال، پیش‌برنده او به سمت نیاز خودشکوفایی است. محل زندگی زال پس از طردشدن کوه البرز

است. این کوه در ادبیات مفهومی نمادین دارد. در فرهنگ نمادها، «کوه به نمادی محوری و مرکزی، به معنی گذر از یک مرحله به مرحله دیگر و نماد پایداری، استحکام و سکون است» (کوپر، ۱۳۸۰: ۲۹۸). از دیدگاه دیگر، «صعود از کوه اشاره به آزمون قدرت دارد؛ یعنی آزمون ارادهٔ دستیابی به خودآگاه خویشتنِ خویش» (یونگ، ۱۳۸۷: ۱۹۶).

محیط کوهستانی در رشد زال نقشی تأثیرگذار دارد. ضرورت حضور این پهلوان در کوه می‌تواند لازمهٔ آمادگی و آبدیدگی این شخصیت برای ادوار بعدی زندگی باشد. سختی و رنجی که در شرایط نامناسب کوهستان بر او وارد می‌شود، زمینه‌ای برای شکوفایی خود و استعدادهای بالقوهٔ اوست. شرایط سخت، شخصیت زال را از کودکی، قدرتمند می‌پروراند. مزلو در نظریهٔ خود «به موضوعات انگیزشی مهمی پرداخته است که بر سخت‌کوشیدن برای رسیدن افراد به تمام استعدادهای بالقوهٔ به‌عنوان اساس انگیزهٔ انسان تأکید دارد» (الپتری، ۱۳۸۲: ۹۵). این شرایط دشوار سبب می‌شود توانایی‌های بالقوهٔ زال به فعلیت درآید و سبب رشد و خودشکوفایی او شود. زال محرومیت دوران کودکی را به فرصت تبدیل می‌کند و در سایهٔ حمایت پرورندهٔ خود، سیمرخ، استعدادهای نهفتهٔ خود را بالفعل می‌کند و به کمک خرد و دانشی که باعث درک واقعیت‌ها می‌شود، خود را در عالی‌ترین سطوح هرم نیازها قرار می‌دهد.

بفرمود تا شش برداشتنند	از آن بوم و بر دور بگذاشتند
به جایی که سیمرخ را خانه بود	بدان خانه آن خُرد بیگانه بود
نهادند بر کوه و گشتند باز	برآمد برین روزگاری دراز

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۴۰-۱۳۹)

وجود سیمرخ، پرورندهٔ زال، از دیگر مفاهیم نمادین زندگی این شخصیت است. «سمبل‌ها و نمادها، ابزاری برای بیان اندیشه‌ها و عواطف بشری است. در آثار ادبی، بسیاری از مفاهیم به مدد شناخت سمبل‌ها و به بیان دیگر به کمک تحلیل‌های نمادین، حاصل می‌شود» (امامی، ۱۳۹۳: ۱۴۱). در تحلیل شخصیت زال، نقش سیمرخ بسیار مؤثر است. به‌لحاظ نمادشناسی، «پرورش نوزاد از سوی جانوران و پرندگان می‌تواند در مفهوم تأیید و حمایت از کودکان و درواقع مقدمه‌ای برای سروری و برتری‌ها در آینده باشد»

(آیدنلو، ۱۳۹۰: ۷۰۴). حضور این پرنده در جایگاه پرورنده زال، در قالب پرنده‌ای خردمند و فراطبیعی، زمینه متفاوت بودن زال را مهیا و در نهایت خودشکوفایی او را تأیید می‌کند. دانش و خرد زال از وجود سیمرغ حاصل می‌شود. وجود سیمرغ «بازتابی از والاترین ارزش‌های انسانی - ایرانی به شمار می‌آید» (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۲۰). بی‌شک بازتاب این ویژگی در شخصیت زال تبلور می‌یابد و در دوران رشد، از والاترین ارزش‌های انسانی - اخلاقی بهره‌مند می‌شود. زال در دوران شکل‌گیری شخصیت خود، متأثر از موجودی اسطوره‌ای رشد می‌کند. «سیمرغ نیرویی است بشری و ایزدی و همه نیرویش در راه زایش و رشد و رهایی بشر اساطیر و حماسه است» (مختاری، ۱۳۷۹: ۱۵۳). این پرنده سبب رهایی زال از روزمرگی‌های زندگی عادی و زمینه‌ساز خودشکوفایی او و رسیدن به خویشتن خویش است. از آنجاکه «سیمرغ در شاهنامه، نماد کاردانی و فرزائیگی است» (پرهام، ۱۳۷۳: ۱۰۴)، می‌توان خرد و کاردانی زال را متأثر از این پرنده دانست.

نگه کرد سیمرغ با بچگان
بدان خرد خون از دو دیده چکان
شگفتی برو بر فکندند مهر
بماندند خیره بدان خوب‌چهر
(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۴۱)

رشد فکری زال نیز تحت تأثیر سیمرغ شکل می‌گیرد. «سیمرغ سرحد میان غریزه و اندیشه و حیوانیت و انسانیت است» (مختاری، ۱۳۶۹: ۹۱). این خصلت، زال را از غرایز حیوانی جدا و او را به مرز انسانیت واقعی نزدیک می‌کند. سیمرغ حمایت همیشگی زال را بر عهده دارد. او از یک سو نماد از رشد متفاوت زال، خردمندی، دانش و به عبارتی زمینه‌ساز شکوفاشدن استعدادها و توانمندی‌های اوست و از سوی دیگر، نماد ایمنی همیشگی زال است. پری که هنگام جداشدن به زال می‌دهد، تأمین‌کننده ایمنی زال است. درحقیقت «معنویت جادویی و درمان‌بخشی ایزدی اوست که از قوه به فعل درآمدن امکانات زال را میسر می‌کند» (همان: ۶۹).

خوراک زال در دوران کودکی، خون حیوانات است. خون برای خوراک می‌تواند در مفهومی نمادین در نظر گرفته شود. خون در باورهای باستانی انسان، نماد زندگی و

باروری و تجدید حیات دانسته می‌شود؛ از این روی، نوشیدن آن یا گذشتن از روی آن را مایه توانایی می‌پنداشتند (رک. شوالیه و گربران، ۱۳۸۲: ۶-۱۳۵). مطابق با این باور، باروری و تجدید حیات برای کودک تازه متولدشده می‌تواند به معنی کسب توانایی و برای زال به معنی کسب قدرت در نشان‌دادن استعدادها و توانایی‌های بالقوه او در بزرگسالی باشد. «در اسطوره و حماسه، نوشیدن خون و شست‌وشو در آن همچون انتقال نیروی جان‌کشته به کُشنده و گاه چون نوشیدن آب زندگی، نماد بی‌مرگی پهلوان است» (مسکوب، ۱۳۸۱: ۵۸). اگر از این منظر به خون‌مکیدن زال بنگریم، می‌توان آن را نماد نامیرایی و به عبارت دیگر تولد دوباره و نوزایی او در بزرگسالی دانست. خوراک متفاوت زمینه‌ساز توانمندی‌های او و در پی این قدرتمندی، تأمین‌کننده نیاز ایمنی اوست.

شکاری که نازک‌تر آن برگزید که بی شیر مهمان همی‌خون مزید
بدین گونه تا روزگاری دراز برآورد و داننده بگشاد راز
(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۴۱)

بنابر آنچه بیان شد، مکان و خوراک و پرورنده زال، نمادین بودن زندگی زال را تقویت می‌کند. شرایط دشوار پرورش زال تا دوران نوجوانی، زمینه‌ساز ظهور استعدادهای نهفته این شخصیت است. به‌طور کلی زندگی زال در دوران کودکی، زندگی دشواری است؛ درحقیقت «طرد زال از جامعه، نوعی بازگشت به اصل بود به‌منظور تولدی دوباره و این رجعت به‌منظور یافتن درجه متکامل‌تری از هستی است» (مختاری، ۱۳۶۹: ۱۱۶). پس از راه‌یافتن زال به دربار، نیازهای جسمانی او تأمین می‌شود و به رفاهی نسبی دست می‌یابد. رانده‌شدن از دربار پدر، پرورش در کوه و دایگی سیمرخ، شرایط متفاوت بودن زال را مهیا می‌کند. بررسی شخصیت زال از منظری دیگر نشان می‌دهد که «نیمه نخست زندگی او نماد کهن‌الگوی قهرمان و مسافر سفر تفرّد و خودیابی و در نیمه دوم نماد پیر خرد است» (خسروی، ۱۳۹۴: ۹۵). این دو بخش در نظریه یونگ و هرم پیشنهادی مزلو معنایی مشابه دارد. نخستین بخش زندگی این شخصیت، دوران آمادگی و گذر از سطوح پایین هرم نیازها به شمار می‌آید و بخش دوم که زال در شکل پیری خردمند ظاهر می‌شود، گذر این شخصیت را از سطوح بالای هرم نشان می‌دهد و

به دوران خودشکوفایی اشاره دارد.

۲-۳ نیاز امنیت

دومین نیاز از نیازهای اساسی، نیاز ایمنی است. امنیت دو بُعد روانی و جسمانی را در بر می‌گیرد. «وقتی نیاز به ایمنی بروز می‌کند، تمامی ارگانیزم، به‌عنوان مکانیزم جویای ایمنی توصیف می‌شود و همه استعدادها و گیرنده‌ها، ابزاری در جست‌وجوی ایمنی هستند» (مزلو، ۱۳۶۷: ۷۴). امنیت با وجود قانون، نظم، عدالت، ثبات، حمایت و آسودگی خاطر، تأمین می‌شود. در دنیای اسطوره‌ای شاهنامه، عواملی وجود دارد که از نظر ایمنی در مفهوم خاصی تعبیر می‌یابد؛ از جمله این عوامل، حضور و نقش سیمرغ در زندگی زال است. اگرچه زال در دوران کودکی از حمایت خانواده محروم است، وجود سیمرغ همه‌خلاً حمایتی او را پر می‌کند. پری که سیمرغ هنگام جدایی به او می‌دهد، نماد حمایت همیشگی و تأمین نیاز ایمنی است.

در این داستان پر، تجسم قدرت زال است. او به‌واسطه این قدرت، خود را ایمن می‌داند. «در جامعه ابتدایی اشیا و اموری که متعلق به حیوان یا گیاه مقدس است، دارای خاصیت جادویی و همراه داشتن آن‌ها، موجب از میان رفتن بلاها و مصائب است» (مختاری، ۱۳۷۹: ۱۵۵)؛ بر این اساس وجود این پر، آرامش و اعتمادبه‌نفس او را تأمین می‌کند و در بحرانی‌ترین لحظات زندگی باعث امنیت روانی و جسمانی او می‌شود؛ نمونه آن در تولد رستم و رویارویی او با اسفندیار دیده می‌شود.

ابا خویشتن بر یکی پرّ من	همی‌باش در سایه فرّ من
که در زیر پرت پرورده‌ام	ابا بچگانست برآورده‌ام
گرت هیچ سختی به روی آورند	ز نیک و ز بد گفت‌وگوی آورند
بر آتش برافکن یکی پرّ من	بینی هم اندر زمان فرّ من
همانگه پیام چو ابر سیاه	بی‌آزارت آرم بدین جایگاه

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۴۵)

انسان به‌طور طبیعی به‌دنبال تأمین امنیت است. اگرچه امنیت فرد هر لحظه در معرض تهدید قرار دارد، اقداماتی مانند ثبات در شغل، سکونت در یک مکان، پس انداز و

ثروت‌اندوزی از نشانه‌های این نیاز است. پر سیمرخ سبب اطمینان، ایمنی خاطر و تأمین امنیت زال می‌شود. ازسوی دیگر وجود سیمرخ در زندگی او، به معنی جاودانگی است. «جانوران برای بشر به منزله نیروهایی بوده‌اند که نه تنها بر رازهای زندگی و طبیعت، بلکه بر رازهای جاودانگی و فناپذیری نیز واقف بوده‌اند» (مختاری، ۱۳۶۹: ۸۱)؛ ازاین‌رو می‌توان گفت زال به واسطه ارتباط با سیمرخ، امنیت کامل و حیاتی جاودان می‌یابد؛ به همین دلیل در شاهنامه اشاره‌ای به مرگ او نشده است.

۲-۴ نیاز عشق

از محوری‌ترین مسائل عاطفی - انسانی، عشق و احساس تعلق است. در هرم مزلو این، سومین سطح از سطوح پنج‌گانه نیازهاست که پس از ایمنی مطرح می‌شود و نقطه میانی نیازها به شمار می‌آید. از دیدگاه مزلو عشق، امری متفاوت از غرایز جنسی است. «عشق در افراد خودشکوفای جنبه‌ای است از بودن و نیز از شدن و می‌توان آن را عشق B نامید؛ یعنی عشق به وجود دیگران» (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۷۰). مزلو دو نوع عشق را مطرح می‌کند؛ عشق D که براساس جبران کمبودها و ارضای نیازهای سطح پایین است و عشق B یا بودن و هستی که براساس نیازهای سطح بالا شکل می‌گیرد. عشق در نوع دوم در متعالی‌ترین سطح تجلی می‌کند و زمینه‌ساز کامل شدن شخصیت فرد می‌شود. «زال بزرگ‌ترین عشق حماسی را به نمایش می‌گذارد و اگرچه سلدی خاندانی و تاحدی اهریمنی نیز بر سر راه است، تاحد پذیرش و پذیراندن خاندانی بیگانه می‌کوشد و پیش می‌رود» (مختاری، ۱۳۷۹: ۱۴۰).

عشق در نظریه مزلو در دو شکل دوست‌داشتن و دوست داشته‌شدن معنا می‌یابد. این مقوله به هر دو شکل در زندگی زال نمود دارد. عشق او به رودابه، فردیتش را مستحکم می‌کند. او در عین اینکه با رودابه یکی می‌شود، همچنان قوی با شخصیتی مستقل ادامه می‌دهد؛ از من خود رها می‌شود و هم‌زمان با رهایی، به هویتی کامل‌تر می‌رسد. «در عشق سالم، فردیت مستحکم می‌شود و «من» در عین اینکه با دیگری یکی می‌شود، لیکن به مفهومی دیگر همچون گذشته جدا و قوی باقی می‌ماند. این گرایش به معنی منزّه‌شدن از فردیت و در عین حال تحکیم و تقویت آن از طریق داشتن هویتی قوی می‌باشد»

(مزلو، ۱۳۶۷: ۲۷۱). دوگانگی‌ها در عشق میان افراد سالم از بین می‌روند. ناسازگاری‌های عشق زال و رودابه که ناشی از مذهب و ملیت دو دل‌داده است، با نیروی عشق نادیده گرفته می‌شود. در هر دوره از زندگی، نیاز خاصی بر فرد چیره می‌شود و او را برای تأمین برمی‌انگیزد. در این بخش از زندگی زال، پس از تردید و دودلی‌ها در نهایت، عشق نیرویی غالب است که بر دیگر نیازها چیره می‌شود و کامل‌کننده وجود او می‌شود. زال «هنگامی کامل می‌شود که در تلاش برای رسیدن و پیوستن به رودابه موفق گردد. وحدت این دو نیمه حماسی، باید صورت پذیرد. این زال و رودابه‌اند که نماد کامل انسان پهلوانی - ایزدی را قوام خواهند داد» (مختاری، ۱۳۶۹: ۱۵۷)؛ بنابراین وجود رودابه کارکردی دوگانه می‌یابد؛ از یکسو در نقش دختر حاکم کابل، حامی زال می‌شود و از سوی دیگر وجود او در کامل‌شدن و خودشکوفایی زال ضروری می‌نماید.

از اندیشگان زال شد خسته دل	بر آن کار بنهاد پیوسته دل
همی بود پیچان دل از گفت‌وگویی	مگر تیره گردد ازین آب روی
همی گشت یک چند بر سر سپهر	دل زال آکنده یکسر به مهر

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۵۹)

پافشاری زال در این انتخاب، ناشی از تمایلات جسمی و یا لذت و رضایت مقطعی نیست؛ به‌طورکلی «در شاهنامه، لذت جنسی حتی در حد لذایذی همچون خوردن و آشامیدن نیست» (فشارکی، ۱۳۹۷: ۳۰). هدف زال از این عشق، فراتر از لذایذ آنی است که با تأمل و عمیق‌شدن در سخنان او می‌توان این هدف را دریافت. سخنان او در نشستی که با موبدان دارد، اهدافش را مشخص می‌کند و اهمیت عشق را نشان می‌دهد. زال هدف عشق را بسیار فراتر از نگرش‌های سطحی به این مقوله می‌داند. عشق برای زال امری فردی نیست؛ بلکه باتوجه‌به نقش خانواده پهلوانی در اداره حکومت، رنگ غیرشخصی می‌گیرد. زال میل فردی و خواسته شخصی خود را آخرین هدف از اهداف آن می‌داند. اولین پیامد عشق به رودابه، شکوفاشدن توانمندی و قدرت پهلوانی است که لازمه حمایت از سرزمین ایران است و با این پیوند محقق می‌شود. «توانایی» در نخستین بیت از ابیات زیر می‌تواند معادل خودشکوفایی در نظریه مزلو باشد.

اگر نیستی جفت اندر جهان بماندی توانایی اندر نهان
و دیگر که مایه ز دین خدای ندیدم که ماندی جوان را به جای
به ویژه که باشد ز تخم بزرگ چو بی جفت باشد نماند سترگ
چه نیکوتر از پهلوان جوان که گردد به فرزند روشن روان
(فردسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۷۵)

هدف دیگر از این پیوند، تداوم نژاد پهلوانی است که به طور طبیعی در جهت حمایت از سرزمین ایران به کار گرفته می شود. مفهوم ابیات بالا تعبیری از خودشکوفایی است. پیوند دو نفر می تواند سبب به کمال رسیدن آن ها و نتیجه پیوند آن دو در مفهومی نمادین می تواند خودیابی و به تعبیر مزلو خودشکوفایی شخصیت باشد.

از نظر زال یکی از اهداف عشق، برجا ماندن نام است. نام و ارزش آن از مهم ترین اصول فکری اوست که در سراسر زندگی این شخصیت می توان شاهد بود؛ برای نمونه در زمان فرستادن رستم به مازندران و رهایی کاووس، در سخنانش با رستم، بر ارزش نام و شهرت و جاودانگی آن تأکید دارد (رک. همان، ج ۲: ۹۰). «نام در شاهنامه، نماد بلوغ، رشد و والایی انسان ایرانی است. نام، میراثی فردی نیست و نه تنها به خود فرد که به خاندان و تبار و سرزمین او هم مربوط است. نام نیک، هدف متعالی انسان است» (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۴۹-۵۰). این تعبیر از نام، معادل مفهوم خودشکوفایی در نظریه مزلو است.

از عمیق ترین رضامندی های ناشی از رابطه عشقی سالم این است که «چنین رابطه ای حدّ اعلای خودانگیختگی، حدّ اعلای طبیعی بودن و حدّ اعلای رهایی از حفاظت در مقابل تهدید می شود» (مزلو، ۱۳۶۷: ۵-۲۵۴). نتیجه آنکه با عمیق شدن در سخنان زال می توان فهمید عشق از دیدگاه او چه بسا حدّ اعلای بالفعل شدن توانایی های فرد در مقام پهلوانی باشد و در این سطح، پهلوان می تواند به خودشکوفایی دست یابد که بالاترین سطح در هرم مزلو است؛ یعنی شکوفاشدن توانایی های نهفته که با نیروی عشق خود را نشان می دهد. مطابق با نظر زال، وجود فرزند، تولد دوباره فرد و ازسویی باعث ماندگاری نام پدر و درحقیقت سبب حیات همیشگی او می شود. درحقیقت نام، تبلور همه توانایی ها و استعدادهای فرد است. در نوع دوم عشق از نظر مزلو، عشق B، بودن و

هستی به خودی خود، امری جاودان نیستند؛ اما نام می‌تواند سبب جاودانگی آن شود.
چو هنگام رفتن فراز آیدش به فرزند نو روز باز آیدش
به گیتی بماند ز فرزند نام که این پور زال است و آن پور سام
بدو گردد آراسته تاج و تخت از آن رفته نام و بدین مانده تخت
(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۷۵)

عشق و همسرگزینی زال، ابعاد چندگانه‌ای دارد؛ از یک سو در رفع نیازهای جسمانی اهمیت دارد؛ از سویی در نیاز عشق بررسی پذیر است و از بُعد دیگر باید در تأمین نیاز ایمنی به آن توجه شود؛ انتخاب و پیوند با دختر مهرباب کابلی از نژاد ضحاک ماردوش، نقطه امنی برای زال است. اگرچه عشق، عامل اصلی این پیوند است، در سایه آن امنیت حکومت زال نیز تأمین می‌شود. مهرباب و مردم سرزمینش (نیروی پشتیبان) زال را حمایت خواهند کرد. این مطلب هنگام حمله افراسیاب به ایران و حمایت مهرباب از زال دیده می‌شود. مهرباب پیکی به سوی زال می‌فرستد:

نوندی برافگند نزدیک زال که پرنده شو، بازکن پر و بال
به دستان بگوی آنچه دیدی ز کار بگوش که از آمدن سر مخار
که دو پهلوان آمد ایدر به جنگ ز ترکان سپاهی چو دشتی پلنگ
دو لشکر کشیدند بر هیرمند به دینارشان پای کردم به بند
گر از آمدن دم زنی یک زمان برآید همه کامه بدگمان
(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۱)

۲-۵ نیاز احترام

از سطوح بالای هرم پیشنهادی مزلو نیاز به احترام است که نیازی دوسویه است و زمانی به طور کامل تأمین می‌شود که فرد، هم احترام بگذارد و هم محترم باشد. درباره شخصیت زال، این نیاز تا پایان عمر تأمین شده است. مزلو دو نیاز احترام را مشخص می‌کند: «وجهه و عزت نفس؛ وجهه عبارت از ادراک مقام، تأیید یا شهرتی که فرد در نظر دیگران کسب می‌کند. درحالی که عزت نفس احساسی است که فرد از ارزش و شایستگی خودش دارد. عزت نفس بر چیزی بیش از وجهه یا مقام استوار است و میل به استقامت، پیشرفت، تسلط و شایستگی به اطمینان از خود در برابر دیگران و میل به استقلال و

آزادی را نشان می‌دهد؛ به عبارت دیگر، عزت نفس بر شایستگی واقعی و نه نظر دیگران استوار است» (فیست و فیست، ۱۳۹۰: ۵۹۵).

زال به هر دو نوع نیاز احترام دست یافته است. اگرچه سپیدمویی که نماد متفاوت بودن اندیشه اوست، عاملی برای طرد او می‌شود، در پی کسب شایستگی‌هایش، تا پایان حضورش در شاهنامه همواره دیگران او را تحسین می‌کنند و به او احترام می‌گذارند و همین امر باعث عزت نفس او می‌شود. قدرت پهلوانی زال را هم نهاد قدرت، منوچهر شاه، و هم دیگران همواره تحسین می‌کنند.

چنین گفت مر سام را شهریار	که از من تو این را به زنهار دار
به خیره میازارش از هیچ روی	به کس شادمانه مشو جز بدوی
که فر کیان دارد و چنگ شیر	دل هوشمندان و آهنگ شیر

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۴۸)

این حس احترام علاوه بر قدرت پهلوانی از خرد و دانش او نیز سرچشمه می‌گیرد. چنان گشت زال از بس آموختن به رای و به دانش به جایی رسید که چون خویشان در جهان کس ندید (همان: ۱۵۴)

شخصیت زال نه تنها در ایران بلکه نزد کسانی که تعلق خاطری به ایران ندارند نیز تکریم می‌شود. در میان این افراد می‌توان به مهراب کابلی و اسفندیار اشاره کرد. مهراب در توصیف زال می‌گوید:

به گیتی در از پهلوانان گرد	پی زال زر کس نیارد سپرد
چو دست و عنانش بر ایوان نگار	نبینی نه بر زین چنو یک سوار
دل شیر نر دارد و زور پیل	دو دستش به کردار دریای نیل
چو بر گاه باشد دُرافشان بود	چو در جنگ باشد سرافشان بود
رُخش پژمراننده ارغوان	جوان سال و بیدار و بختش جوان...

(همان: ۱۶۰)

همه مردم به زال احترام می‌گذارند؛ برای نمونه در مرگ نوذر، پادشاه ایران و همچنین هنگام رفتن کاووس به مازندران آشکارا دیده می‌شود (رک. همان، ج ۲: ۳۷ و

۷۹). احترام زال، فرمانبرداری همیشگی پهلوانان را نیز در پی دارد. «از نظر آن‌ها زال، معیار درستی و نادرستی کردارهاست. همین که خرد او بر چیزی صحه گذارد، قابل پیروی است» (مختاری، ۱۳۶۹: ۲۴۰).

همه سربه‌سر نیکخواه توایم ستوده به فرّ کلاه توایم...
به آواز گفتند ما با توایم ز تو بگذرد پند کس نشنوم
(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۸۰)

از دیگر کارکردهای نام در داستان زندگی زال، کسب وجهه است. به دنبال نام‌آوری، وجهه نیز به دست می‌آید؛ بنابراین نام تعبیر دیگری از وجهه است. شاهد این مطلب یاری خواستن بزرگان از زال و رستم برای منصرف کردن کیخسرو است که نشان‌دهنده احترام آن‌ها نسبت به این دو شخصیت است.

همه پهلوانان شدند انجمن بزرگان فرزانه و راینان
بباید شدن سوی زابلستان سواری فرستی به کابلستان
به زال و به رستم بگویی که شاه ز یزدان پیچید و گم کرد راه
فکندیم هرگونه‌ای رای بُن ز دستان گشاید همی این سخن
(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۵: ۴۰۷)

وجهه و حرمت زال هنگام کناره‌گیری کیخسرو از پادشاهی و تعیین جانشینی نیز دیده می‌شود. شخصیت پذیرفته‌شده زال در میان بزرگان سبب می‌شود از زال برای منصرف کردن پادشاه کمک گیرند. در تعیین جانشین نیز گفت‌وگوهایی میان کیخسرو و زال درباره انتخاب صورت می‌گیرد و تا زمان پذیرش زال ادامه می‌یابد که نشان حرمت زال نزد پادشاه است (رک. همان: ۸-۴۰۶). شواهد ارائه‌شده نشان می‌دهد نیاز احترام درباره این شخصیت تأمین شده است.

۶۲ نیاز خودشکوفایی

عالی‌ترین نیاز از نظر انگیزشی و در عین حال ضعیف‌ترین آن‌ها، نیاز به خودشکوفایی یا تحقق خود است. این نیاز برای همه افراد وجود ندارد و درصد کمی به این سطح از نیازها می‌رسند. نیاز خودشکوفایی از این جهت ضعیف‌ترین نیاز به شمار می‌آید که

انگیزش برای تأمین آن، کمتر وجود دارد. افراد عادی به‌طور معمول به نیازهای سطح پایین - که موجب حیات و بقا هستند - بیشتر اهمیت می‌دهند. افرادی که به این سطح دست می‌یابند، افراد خودشکوفای نامیده می‌شوند. آن‌ها در پی به فعلیت رساندن همه استعدادها و توانایی‌های خود هستند. خودشکوفای وارد مسیری می‌شود که مزلو آن را انگیزش رشد می‌خواند. فرد خودشکوفای به مرحله نیازهای وجودی می‌رسد. او نیازهای اساسی را پشت سر گذاشته است و در همه فعالیت‌ها وارد فرایند رشد بیشتری می‌شود؛ در نتیجه در شناخت خود و دیگران و نیز تحقق خویشتن، توفیق بیشتری به دست می‌آورد (شکرکن و همکاران، ۱۳۸۲: ۹-۴۶۸).

پرورش متفاوت زال در دوران کودکی، به فعلیت رسیدن توانایی‌ها و استعدادهای او در زمینه‌های مختلف و خویشکاری‌هایش در سراسر شاهنامه نشان می‌دهد او فردی خواستار تحقق خود است و در این مسیر، مراحل تربیتی را نزد سیمرغ طی می‌کند. او به‌صورت نمادین تحت آموزش و پرورش سیمرغ قرار می‌گیرد؛ در واقع سیمرغ، هم دایه و هم آموزگار او می‌شود. پرورش او نزد سیمرغ در مفهومی نمادین، خودشکوفایی او را تأیید می‌کند. «پرنده مناسب‌ترین سمبل تعالی است. این سمبل نماینده ماهیت عجیب شهود است که از طریق یک واسطه عمل می‌کند» (یونگ، ۱۳۸۹: ۲۲۶). مفهوم شهود در زندگی زال، با بینش و ادراک درست واقعیات و قدرت تشخیص امور خوب و بد معنا می‌یابد. این شخصیت اسطوره‌ای - حماسی با به فعلیت رساندن توانایی‌های خود، مسیر خودیابی و درنهایت خودشکوفایی را می‌پیماید و به عالی‌ترین سطوح نیازهای اساسی می‌رسد. از دیدگاه مزلو، پذیرش مسئولیت گام بزرگی در جهت خودشکوفایی است. او معتقد است: «آدمی هر بار مسئولیت را به عهده بگیرد، خویشتن او شکوفای می‌شود» (مزلو، ۱۳۸۱: ۸۹-۹۰).

افراد خودشکوفای ویژگی‌هایی دارند که آن‌ها را از دیگران متمایز می‌کند؛ ویژگی‌هایی مانند درک درست از واقعیت، پذیرش خود، دیگران و طبیعت، اخلاق دموکراتیکی، مسئله‌مداری، خودانگیختگی و طبیعی بودن و... بررسی شخصیت زال نشان‌دهنده برخی از ویژگی‌های افراد خودشکوفاست؛ او «از ابتدا سفر تنهایی را برای رسیدن به کمال و

خردمندی آغاز می‌کند. کار اصلی اسطوره قهرمانان، رسیدن به خودآگاه خویشتن است؛ یعنی آگاهی به ضعف‌ها و توانایی‌های خود. ماجرای زال می‌تواند تجلی نمادین تلاش قهرمان برای کشف خویشتن خودآگاه و رسیدن به کمال باشد» (سلامت باویل، ۱۳۹۸: ۵۶). در ادامه به برخی از این ویژگی‌های زال در جایگاه فردی خودشکופا می‌پردازیم.

۱-۶-۲ درک واقعیت‌ها

از ویژگی‌های بارز افراد خودشکופا درک درست آن‌ها از واقعیات زندگی است. آن‌ها به کمک این ویژگی، قادر به تشخیص امور خوب و بد هستند؛ از این‌رو درست‌ترین تصمیمات را می‌گیرند و دوراندیشی ویژه‌ای دارند. این ویژگی در پی خردمندی تثبیت می‌شود. خرد به دو نوع غریزی و اکتسابی تقسیم می‌شود. نمود خردمندی زال در پاسخ به آزمون موبدان دیده می‌شود که از خرد غریزی او سرچشمه می‌گیرد که بخششی الهی است (رک. فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۳-۲۲۰). «پاسخ به این آزمون به این معنی است که زال بر رازهای نهانی و به زبان دیگر بر نیروهای طبیعت چیرگی دارد» (مسکوب، ۱۳۸۱: ۲۱۷). به واسطه این خرد، عشق رودابه کابلی را برمی‌گزیند تا در آینده حمایت و پشتیبانی لشکر مهرباب کابلی، تأمین‌کننده ایمنی او شود (رک. فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۱) «عشق خردگرای زال، عشقی است که نژادپرستی در آن کمرنگ می‌شود. عشقی است هماهنگ با خردی که یونگ آن را خرد دل می‌نامد» (موسوی و خسروی، ۱۳۹۵: ۱۵۶). تدابیر و خردمندی‌های زال در هم‌رأی بودن او با اغریث خردمند، آوردن کیقباد از البرزکوه، راهنمایی کردن به رستم در انتقام‌گیری از خون نریمان و گذر از هفت خان به روشنی دیده می‌شود.

به روشن‌دل از دور بدها بدید که بر وی ز گردون چه خواهد رسید

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۸۸)

خرد غریزی زال سبب قدرت و نیروی او در پیش‌بینی حوادث و درک واقعیت‌ها پیش از وقوع می‌شود. «پیشگویی‌های افراد خودشکופا صحیح است؛ زیرا کمتر بر آرزو، میل، ترس، خوش‌بینی و بدبینی منشی آنان مبتنی است. این ویژگی، ادراک واقعیت است» (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۱۶). آگاهی او از عواقب سفر کاووس به مازندران، خطرات راه،

اسارت و پشیمانی کاووس، نمونه آینده‌نگری اوست (رک. فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۷۹-۸۹). قدرت تشخیص درست و توانایی او در فهم حقایق پنهان، سبب آگاهی او از شخصیت افراد از جمله کاووس است (رک. همان: ۸۰) و بدگمانی او به انتخاب لهراسب برای جانشینی کیخسرو که در نهایت محقق می‌شود، از دیگر نمونه‌های قدرت ادراک اوست (رک. همان، ج ۶: ۱-۶۴).

از دیدگاه مزلو «برتری در درک واقعیت به توانایی برتری در فهم حقیقت، در نتیجه‌گیری، در منطقی‌بودن و داشتن شناخت کارآمد منتهی می‌شود» (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۱۷). زال با شناخت کارآمد، نافرخندگی سفیری بهمن را در جنگ رستم و اسفندیار درمی‌یابد (رک. فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۶: ۲۳۵). نهایت دانش و ادراک او در میانه جنگ رستم و اسفندیار با پیش‌بینی پایان نبرد و ترسیم فرجام سرنوشت خاندان خود به نمایش گذاشته می‌شود.

چو بشنید دستان ز رستم سخن	پراندیشه شد مغز مرد کهن
بدو گفت کای نامور پهلوان	چه گفتی، کز آن تیره گشتم روان
بترسم که روزت سرآید همی	که اختر به خواب اندرآید همی
مر این تخم دستان ز بُن برکنند	زن و کودکان را به خاک افکنند

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۶: ۲۷۴)

تدبیر، چاره‌اندیشی و نیروی دانش که از ویژگی‌های بارز زال است، در کلام اسفندیار دیده می‌شود.

فسون‌ها و نیرنگ‌ها زال ساخت که اورند و بند جهان او شناخت

(همان: ۳۰۸)

شهرت به افسونگری، دل‌آگاهی، تدبیر و دوراندیشی در شاهنامه می‌تواند معادل ویژگی درک واقعیت در نظریه مزلو باشد.

۲-۶-۲ مسئله‌مداری

مسئله‌مداری دومین ویژگی از ویژگی‌های مهم زال است. اهداف زال از ابتدا، اهدافی انسانی و ملی است؛ افراد خودشکوفا همه انرژی خود را به اهدافی فرافردی اختصاص می‌دهند. «این افراد معمولاً دارای رسالتی هستند و وظیفه‌ای برای انجام‌دادن دارند. این

کارها غیرشخصی و در مجموع بیشتر به خیر بشریت و یا عموم یک ملت مربوط می‌شود» (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۲۴).

زال شخصیتی متعهد است؛ حضور بی‌درنگ او هنگام مشکلات، تعهد او را نشان می‌دهد. «افراد خودشکופا سرشار از حسّ وظیفه‌شناسی شدیدی هستند که برای تحقّق خود، ضروری و لازم است» (شولتس، ۱۳۹۷: ۶-۱۰۵). مسئله‌مداری زال موجب می‌شود، «من» را فراموش کند و در جایگاه پهلوانی، تنها بر مشکلات میهن متمرکز باشد؛ از این رو به شدت برای حفاظت از ایران تلاش می‌کند و از همه هستی خود می‌گذرد. نمونه گذشت و ایتار او، فرستادن رستم به البرزکوه برای یافتن کیتباد (رک. فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۵۶) و فرستادنش برای مبارزه با افراسیاب است (رک. همان: ۶۴). در این شرایط، حسّ میهن‌دوستی و تعهد نسبت به وطن بر مهر پدری غالب می‌آید.

مزلو درباره افراد خودشکופا می‌گوید: «آن‌ها سرگرم آرمانی هستند که خارج از وجود خودشان و در چیزی بیرون از آن‌ها وجود دارد. همگی به طریقی عمرشان را در جست‌وجوی یافتن چیزهایی فدا می‌کنند که من آن‌ها را ارزش‌های بودن یا به‌طور خلاصه ارزش‌های B نامیده‌ام؛ یعنی ارزش‌هایی غایی که درونی هستند و در پس آن‌ها ارزش‌هایی دیگر متصور نیست» (مزلو، ۱۳۷۴: ۴-۷۳)؛ از جمله این ارزش‌ها وحدت، عدالت و استقلال است. در شاهنامه پادشاه، نماد ایران، یکپارچگی و استقلال میهن است (رک. ریاحی، ۱۳۹۳: ۲۲۰)؛ از این رو نجات شاه به معنی نجات ایران است و حفظ میهن جزو ارزش‌های غایی و درونی زال به شمار می‌آید.

زال تکلیف‌گراست. راهی کردن رستم به هفت‌خان برای رهایی کاووس، پس از سفر بی‌خردانه‌اش به مازندران، نشان‌دهنده تکلیف‌گرایی اوست. او مأموریتی برای خود دارد که اموری فراتر از روزمرگی را شامل می‌شود. «شغل افراد خودشکופا صرفاً وسیله‌ای برای تأمین معاش نیست؛ بلکه رسالت، وظیفه و هدف است» (فیست و فیست، ۱۳۹۰: ۶۰)؛ بنابراین تعهدی که زال نسبت به پادشاهی دارد، از این ویژگی سرچشمه می‌گیرد.

به رستم چنین گفت دستان سام نشاید که شمشیر کوتاه شد اندر نیام
کزین پس چمیم و چریم وگر خویشان، تاج را پروریم

که شاه جهان در دم ازدهاست بر ایرانیان بر چه مایه بلاست

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۸۸)

زال پیرو اصولی است که برای او ارزشمند هستند؛ به آن‌ها عشق می‌ورزد و از آن‌ها حمایت می‌کند. «اگر ارزش‌های افراد خودشکوفا مورد تهدید واقع شوند، خشم، واکنش و اغلب از جان‌گذشتگی در آن‌ها برانگیخته می‌شود» (مزلو، ۱۳۷۴: ۲۶۰). هنگام کناره‌گیری کیخسرو از حکومت، حسن تکلیف‌گرایی او سبب آمدن به دربار و سرزنش شاه می‌شود.

بگویم بدو من همه راستی گر آید به جان اندرون کاستی

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۵: ۳۹۳)

مصلحت‌اندیشی شخصی باعث نادیده‌گرفتن مصلحت کشور نمی‌شود. شورش زبانی او هنگام انتخاب لهراسب برای پادشاهی، نشأت‌گرفته از مسئله‌مداری است. خودشکوفایی، فرایندی پیش‌رونده است و یکی از معانی‌اش ابراز بیانی صادقانه است که مستلزم داشتن جرأت متفاوت بودن، نامحبوب بودن و ناموافق بودن است (رک. مزلو، ۱۳۷۴: ۹-۷۶). زال جسارت ناموافق بودن با بالاترین نهاد قدرتی را دارد. اگرچه می‌داند اعتراض بر پادشاهی لهراسب می‌تواند پیامد ناخوشایندی به همراه داشته باشد، به‌علت اندیشه‌والای خود - حفظ و سربلندی ایران - به پیامد آن نمی‌اندیشد. یکی از دغدغه‌های اصلی و همیشگی زال، حفاظت از پادشاهی ایران زمین است. شاه بالاترین نهاد حکومتی است و حمایت و پشتیبانی از او، از وظایف پهلوانان است. پس از مرگ نوذر، سوگند زال برای دادخواهی خون‌شاه، در جهت آرمانی غیرفردی و کاملاً ملی شکل می‌گیرد؛ بنابراین مصالح فردی را فدای مصلحت ملی می‌کند.

زبان داد داستان که تا رستخیز نیند نیام مرا تیغ تیز

همان چرمه در زیر، تخت من سنان‌دار نیزه، درخت من است

رکیب است پای مرا جایگاه یکی ترگ تیره سرم را کلاه

برین کینه آرامش و خواب نیست همانند اشکم به جوی آب نیست

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۳۸)

۳-۶-۲ پذیرش خود، دیگران و طبیعت

افراد خودشکوفاهمواره پذیرای طبیعت ذاتی خود و دیگران هستند و به واسطه این ویژگی، معایب و محاسن خود و دیگران را همان‌گونه که هست، می‌پذیرند. زال فردی خودشکوفاست که طبیعت افراد را بدون توجه به نژاد و قومیت، می‌پذیرد. آنچه هنگام تحسین دیگران برای او اهمیت دارد، شایستگی‌های آن‌ها و آنچه در حالت خشم و ناراحتی برای قضاوت افراد در نظر می‌گیرد، سرشت طبیعی‌شان است؛ برای نمونه در دیدار با مهرباب کابلی، قدرت و مهارت او را تحسین و فارغ از نژاد بر هنر پهلوانی او اقرار می‌کند.

چو مهرباب برخاست از خون زال نگره کرد زال اندر آن بُرز و یال
چنین گفت با مهتران زال زر که زینده‌تر زین که بندد کمر
(همان، ج ۱: ۱۵۶)

پذیرش دیگران وابسته به پذیرش رفتارها و ویژگی‌های مثبت نیست؛ بلکه باید شخصیت افراد را با همه ویژگی‌های منفی و مثبت پذیرا باشیم. زال طبیعت دیگران را با همه خصایص خوب و بد پذیراست. هنگام سفر کاووس به مازندران شاهد این پذیرش هستیم. زال پذیرنده رفتارهای بی‌خردانه کاووس است و آن را ناشی از سرشت و نهاد او می‌داند.

نه مرگ از تن خویش بتوان سپوخت نه چشم زمان کس به سوزن بدوخت
به پرهیز هم کس نجست از نیاز جهانجوی از این سه نیابد جواز
(همان، ج ۲: ۸۳)

افراد خودشکوفاه «واقعیت را واضح‌تر می‌بینند و فطرت آدمی را همان‌طوری که هست، می‌بینند نه آنطور که آن‌ها ترجیح می‌دهند» (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۲۰). زال بدون اینکه منفعل عمل کند، تقدیر و سرنوشت را نیز جزئی از طبیعت جهان می‌داند. تقدیرگرایی او نشأت گرفته از این ویژگی افراد خودشکوفاست. تقدیرگرایی می‌تواند برداشتی از پذیرش طبیعت هستی باشد. وی در سفر کاووس به مازندران می‌پذیرد که رفتن سرنوشت کاووس است و با این واقعیت بی‌هوده نمی‌جنگد. افراد

خودشکوفایا «گروهی واقع‌گرا هستند. آن‌ها مخالف مبارزه نیستند بلکه تنها با مبارزه بی‌اثر مخالف‌اند» (دارابی، ۱۳۸۴: ۱۱۲).

شخصیت خودشکوفای زال هنگام ناتوانی رستم در برابر اسفندیار، بر این باور است که مرگ و نیستی، لازمه طبیعت مادی انسان است؛ از این رو در برابر تقدیر و سرنوشت تسلیم می‌شود؛ البته پذیرش آنچه سرنوشت برای فرد رقم زده است به معنی تسلیم محض بودن نیست؛ بلکه «فرد خودشکوفای خود را دچار اندوه و رنج غیرضروری یا روان‌نژندانه به دلیل غیرواقعی بودن آن نمی‌کند» (همان: ۱۱۲). این ویژگی به رشد و تکامل شخصیت کمک می‌کند.

همه کارهای جهان را در است مگر مرگ را کان در دیگر است

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۶: ۲۹۳)

نمونه دیگر پذیرش طبیعت افراد، پذیرش شخصیت شغاد است. اخترشناسان بر شومی طالع شغاد گزارش می‌دهند؛ اما زال طالع شوم را جزئی از طبیعت او می‌داند و همان‌طور که «کسی از خیس بودن آب یا سختی صخره‌ها یا سبزی درختان شکایت نمی‌کند» (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۱۹)، او را می‌پذیرد. مزلو معتقد است افراد خودشکوفای «می‌توانند کاستی‌ها، ضعف‌ها و شرارت‌های فطرت آدمی را به همان‌گونه که ویژگی‌های طبیعت را می‌پذیرند، بپذیرند» (همان: ۲۱۹).

چو این خوب‌چهره به مردی رسد	به گاه دلیری و گُردی رسد
کند تخمه‌سام نیرم تباه	شکست اندر آرید بدین دست‌گاه
همه سیستان زو شود پر خروش	همه شهر ایران برآید به جوش
شود تلخ ازو روز بر هرکسی	وزان پس به گیتی نماند بسی
غمی‌گشت از آن کار دستان سام	ز دادار کیهان همی‌برد نام

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۶: ۳۲۴)

افراد خواستار تحقق خود، پذیرای کم و کاستی‌های شخصیت خود با همه محاسن و معایب هستند. قدرت پهلوانی زال سبب نبود واقع‌بینی نمی‌شود؛ در کهن‌سالی، از ضعف‌های جسمانی خود آگاه است. «افراد خودشکوفای قوت‌ها و ضعف‌های خود را

می‌پذیرند و سعی نمی‌کنند خودانگاره خویش را تحریف یا جعل کنند و از شکست‌های خود احساس گناه نمی‌کنند» (شولتز و شولتز، ۱۳۹۸: ۴۰۲)؛ اقرار زال به ناتوانایی خود هنگام مرگ زو، شاه ایران و حملهٔ افراسیاب، نمونهٔ خویشتن‌پذیری اوست.

چنین گفت با مهتران زال زر	که تا من به مردی بیستم کمر
سواری چو من پای بر زین نگاشت	کسی تیغ و گرز مرا برنداشت
به جایی که من پای بفشاردم	عنان سواران شدی پاردم
شب و روز در جنگ یکسان بُدم	ز پیری همه ساله ترسان بُدم
به روز جوانی و به زور دو پای	چو باد بزان جستمی من ز جای
کنون چنبری گشت پشت یلی	نتابم همی خنجر کابلی

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۹)

زال، قدرتمندی رستم، پیری، ضعف و پایان پهلوانی خود را می‌پذیرد. پذیرش ناتوانی‌های جسمانی، نتیجهٔ توانایی ادراک واقعیت، خویشتن‌شناسی و پذیرش کاستی‌های خود است. زال دارای هوشیاری وحدت‌آمیز است؛ هوشیاری وحدت‌آمیز یعنی در بهترین شرایط آنچه هست، ارج نهاده شود و آنچه باید باشد، به دست آمده باشد. این دو مقوله می‌تواند در دو جهت اتفاق افتد؛ یکی با بهبودبخشیدن به واقعیت به‌گونه‌ای که به کمال مطلوب نزدیک‌تر شود. دیگر با کاستن از کمال مطلوب به‌نحوی که مفهوم کمال مطلوب بتواند به آنچه واقعاً هست نزدیک‌تر گردد. درحقیقت هوشیاری وحدت‌آمیز، توانایی نوعی وحدت‌بخشی میان قلمرو بودن و قلمرو کمبود است؛ آگاه‌بودن از قلمرو B و در عین حال مستغرق بودن در قلمرو D (رک. مزلو، ۱۳۷۴: ۱۶۲-۳). زال در شناختی که از خود دارد بین واقعیت و کمال مطلوب، وحدت برقرار می‌کند. با انتخاب رستم به‌جای خود، سعی در بهبود واقعیت، یعنی کم‌توانی خود دارد و می‌کوشد این ضعف و ناتوانی را با وجود رستم به کمال مطلوب منظور خود نزدیک کند؛ نیز ازسویی با کاستن کمال مطلوب خود (جهان پهلوانی) می‌کوشد به آنچه واقعاً هست، نزدیک‌تر شود و پذیرای این حقیقت، یعنی پایان دوران پهلوانی خود از نظر قدرت باشد.

من ار باز ماندم ز تاب و توان
 کنون گشت رستم چو سرو سهی
 نماندم جهان بی جهان پهلوان
 برو بر برآزد کلاه مهی
 (فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۴۹)

از مهم‌ترین ویژگی‌های افراد خودشکوفای که در گرو خودشناسی است، پذیرش خطاهای فکری و رفتاری خویش است. فرد خودشکوفای با شناخت عمیقی که از خود دارد، همواره خطاهای خود را درمی‌یابد و پذیرای آن است. اخلاق نیکو و رعایت انصاف تنها نیرویی است که می‌تواند به شخص کمک کند پس از فهمیدن خطای خود، آن را بپذیرد و در کمال خوشدلی بیان کند؛ این صفات از ویژگی‌های برجسته انسان‌های والا و خودشکوفاست. زال نیز رفتارهای ناآگاهانه و خطاهای خود را به‌درستی تشخیص می‌دهد. هنگام کناره‌گیری کیخسرو از حکومت، در واکنش به انگیزه کیخسرو، داوری نادرستی دارد که درنهایت خطای خود را می‌پذیرد.

خروشان شد از شاه و بر پای جست
 ز من بود تیزی و نابخردی
 چنین گفت کای شاه یزدان پرست
 تویی پاک و فرزانه و ایزدی
 سزد گر بیخشی گناه مرا
 اگر دیو گم کرد راه مرا
 (همان، ج ۵: ۳۹۷)

۲-۴-۶ فرهنگ‌ناپذیری

عدول از فرهنگ جامعه در شرایطی که قراردادهای آن مطابق با باورمندی‌های فرد نباشد، از ویژگی‌های افراد خودشکوفاست. «آن‌ها توسط قوانین مربوط به منش فردی خودشان اداره می‌شوند نه با قواعد جامعه» (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۴۱). تضاد ویژگی جدانشدنی زال است که در سراسر زندگی او، از تولد تا پایان دوران پهلوانی، دیده می‌شود. نخستین عامل متفاوت بودن «همان سپیدمویی اوست که تضادش را با ارزش‌های فرهنگی و پهلوانی جامعه آشکار کرده است» (مختاری، ۱۳۶۹: ۶۵). نوع پرورش و پرورنده او نیز در تضاد با عرف جامعه است. در جوانی در مرتبه پهلوان به‌جای آزمون قدرت، نهاد دینی او را از نظر خرد آزمایش می‌کند که نشانه متفاوت بودن اوست. در تولد فرزند، شیوه‌ای غیرمعمول به کار می‌گیرد. گویا شخصیت این فرد در جهت متضاد بودن با دیگران شکل گرفته است. در

همسرگزینی که بزرگ‌ترین سرپیچی زال از قراردادهای اجتماعی و سنتی است، بدعتی می‌گذارد که تا پیش از او کمتر دیده شده است. او شیفته دختری کابلی از نژاد ضحاک تازی می‌شود و با این انتخاب، آزادی اراده و استقلال رأی خود را از فرهنگ حاکم، به اثبات می‌رساند. «افراد خودشکופا خودشان تصمیم می‌گیرند، خودشان داوری می‌کنند و مسئول خود و سرنوشت خودشان می‌باشند. آن‌ها دارای آزادی عمل و آزادی اراده هستند» (مزلو، ۱۳۶۷: ۴۱-۲۲۹). این مؤلفه‌ها در رفتار زال کاملاً مشهود است. زال با درک درست خود بر مخالفت منوچهر و پدرش با این پیوند آگاه است.

سپهد چنین گفت با ماهروی
منوچهر چون بشنود داستان
که ای سرو سیمین پر از رنگ و بوی
نباشد برین کار همداستان
همان سام نیرم برآرد خروش
کف اندازد و بر من آید به جوش
(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۷۳)

او در عشق رودابه تنها به صدای درون خود گوش می‌دهد و به آنچه دیگران درباره این انتخاب خواهند گفت، توجهی ندارد (رک. همان، ۷۷-۱۷۵)؛ زیرا «خودشکوفایی فرایندی پیش‌رونده است و یکی از معانی آن گوش کردن به ندای درون است نه صداهای درون‌فکنده‌شده دیگران یا رسوم و مراجع قدرت. در این حالت فرد به خویشتن خویش گوش فرامی‌دهد» (مزلو، ۱۳۷۴: ۹-۷۶). او در مشورت با موبدان، به اهمیت نظر سام و منوچهر اشاره می‌کند؛ اما خودش تصمیم‌گیرنده نهایی است. «افراد خودشکופا در برابر فرهنگ، آشکارا عصیان نمی‌کنند. می‌توانند کاملاً متعارف با دیگران باشند. تنها زمانی که موضوعی برایشان دارای اهمیت شخصی باشد، آشکارا با قواعد و هنجارهای جامعه به مبارزه برمی‌خیزند» (شولتس، ۱۳۹۷: ۱۱۴).

دلم گشت با دخت سیندخت رام
شود تیز گویی منوچهرشاه
چه گوید باشد بدین، رام سام
جوانی گمانی برد گر گناه
(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۷۶)

زال پیامد سرپیچی در برابر فرهنگ جامعه ایرانی را به‌درستی درک می‌کند. یکی از راه‌های رسیدن به خودشکوفایی مقاومت در برابر اندیشه‌های نادرست جامعه و پذیرش و

تحمل فشارهایی است که افکار عمومی بر فرد وارد می‌کند. انتخاب او انتخابی آگاهانه است و خود را برای مخالفت‌ها آماده کرده است. در برابر موبدان نیز به این مطلب اشاره دارد.

چو نشنید ازیشان سپهد سخن
 بجوشید و رای نو افکند بن
 که دانم ازین چون پژوهش کنید
 بدین رای بر من نکوهش کنید
 ولیکن هر آن کاو گزیند منش
 باید شنیدش بسی سرزنش
 (فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۷۶)

اقدام زال، نامتعارف است و از تحلیل منوچهر، شاه ایران، می‌توان اهمیت و بزرگی آن را به روشنی فهمید:

چو ایران ز چنگال شیر و پلنگ
 برون آوریدم به رای و به جنگ
 نباید که بر خیره از عشق زال
 نهال سرافکنده گردد همال
 چو از دخت مهراب و ز پور سام
 برآید یکی تیغ تیز از نیام
 به یک سونه از گوهر ما بود
 چو تریاک با زهر همتا بود
 وگر تاب گیرد سوی مادرش
 ز گفت بد آکنده گردد سرش
 کند شهر ایران پر آشوب و رنج
 بدو بازگردد مگر تاج و گنج
 (همان، ج ۱: ۱۹۲)

از سخنان منوچهر می‌توان فهمید، زال با این انتخاب در برابر باورهای جامعه قیام کرده است. حرکت او حرکتی فردی و شخصی نیست؛ بلکه تبعات آن متوجه کل کشور و جامعه انسانی ایران خواهد بود. افرادی که خواستار تحققِ خویش‌نماند، «خودمختار و مستقل هستند. در نتیجه خود را آزاد می‌بینند تا در برابر فشارهای اجتماعی و فرهنگی که آنان را وادار به فکرکردن در خط معینی می‌کند، مقاومت کنند. آن‌ها به وسیله طبیعت درونی خودشان اداره و هدایت می‌شوند» (کریمی، ۱۳۷۸: ۱۶۴).

مخالفت او با کیخسرو بر سر پادشاهی لهراسب نیز نشانه استقلال عمل و حفظ فردیت اوست. اگرچه مشاور شاه است، منفعل و بدون اراده عمل نمی‌کند. در صورت ضرورت به صلاحدید خود رفتار می‌کند و آنچه را هم‌سو با خرد و علایق خود است، برمی‌گزیند؛ زیرا افراد خودشکوفاً «فَعَّال، مسئول، منضبط و مصمم

هستند» (دارابی، ۱۳۸۴: ۱۰۹).

۵-۶-۲ منش دموکراتیک (خوی مردم‌گرایی)

فردی که به خودشکوفایی رسیده است، هیچ‌گونه تعصب نژادی، فرهنگی و مذهبی ندارد. با همه افراد با هر مذهب و آیین، نژاد و فرهنگی ارتباط برقرار می‌کند. آموزش از دیگران در هر پایه و سطح که باشند، از ویژگی‌های منش دموکراتیکی است. هرکس بتواند به آن‌ها چیزی بیاموزد، در توجه فرد خودشکوفاست. زال اگرچه دانش‌آموخته سیمرغ است، این مطلب مانع از یادگیری بیشتر او نمی‌شود. در ابتدای ورود به دربار پدر و جانشینی‌اش در نبود سام، در نزد موبدان و اخترشناسان، دانش می‌آموزد.

ز هر کشوری موبدی را بخواند	پژوهید هر چیز و هر چیز راند
ستاره‌شناسان و دین‌آوران	سواران و گردان و کین‌آوران
شب و روز بودند با او به هم	زدندی همی رای بر بیش و کم
چنان گشت زال از بس آموختن	که گفتی ستاره است ز افروختن
به رای و به دانش به جایی رسید	که چون خویشان در جهان کس ندید

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۵۴)

در صورت لزوم در جزئی‌ترین امور نیز بدون توجه به جایگاه افراد، از همفکری با آن‌ها بهره می‌گیرد. راهنمایی خواستن او از کنیزکان برای دیدار رودابه نمونه آن است (رک. همان: ۱۶۸). در این عشق، با موبدان و بزرگان نیز چاره‌اندیشی می‌کند. وی در خرد و دانش سرآمد است؛ اما هنگام نیاز به هم‌اندیشی دیگران، از همفکری با آن‌ها سر باز نمی‌زند (رک. همان: ۱۷۵-۶).

۶-۶-۲ خودانگیخته‌گی، سادگی و طبیعی بودن

افراد خودشکوفای رفتاری طبیعی، غیرساختگی و رُک دارند. عواطف و احساسات خود از جمله غم، شادی و خشم را به راحتی نشان می‌دهند و از ابراز آن احساس شرمندگی نمی‌کنند. آن‌ها مطابق با طبیعت واقعی خود عمل و از تظاهر دوری می‌کنند. «خودانگیخته‌بودن، یعنی از مرحله ارادی عمل کردن بالاتر رویم» (مزلو، ۱۳۶۷: ۱۹۲). زال بسیار خودانگیخته و دارای رفتاری طبیعی است. او احساسات و هیجانات خود را پنهان

نمی‌کند. آزرده‌گی خود را از پدر با گله‌مندی بیان داشته است و چیزهایی را بر زبان می‌آورد که او را در سال‌های دوری از پدر رنجانده است. مزلو معتقد است در مرحله خودشکوفایی «کشف هویت، یعنی دریابید تمایلات واقعی چیست و به طریقی زندگی کنید که بیان‌کننده آن تمایلات و ویژگی‌ها باشد. یاد می‌گیرید صادق باشید به مفهومی که بگذارید رفتار شما و کلام شما بیان حقیقی و خودانگیخته احساسات درونی شما باشد» (مزلو، ۱۳۷۴: ۵۰-۲۴۸). زال رنج سال‌های کودکی را به صادقانه‌ترین شیوه بیان می‌کند.

<p>که چون زیست خواهم من ایدر نوان مدارم، گر آمد گه آشتی من آنم، سزد گر بمانم ز داد چمیدن به خاک و مزیدن ز خون چنین پرورانند همی روزگار بدین با جهاندار پیکار نیست (فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۱: ۱۵۳)</p>	<p>به سام آنگهی گفت زال جوان جدا بیشتر زین کجا داشتی کسی با گنه گر ز مادر بزاد گهی زیر چنگال مرغ اندرون کنون دور ماندم ز پروردگار ز گل بهره من به جز خار نیست</p>
--	---

رفتار طبیعی زال با گله‌مندی او از رفتار پدر هنگام حمله به کابل نیز دیده می‌شود. وی با بیانی طبیعی و صادقانه احساسات خود را بیان و از بیدادگری پدر در حق خود، ابراز ناراحتی می‌کند. «خودانگیختگی، طبیعی بودن و این نگرش درونی را می‌توان در لحظاتی ملاحظه کرد که شخص به شدت مجذوب چیزی شده است که به یکی از علایق او نزدیک است. در آن لحظه او را می‌توان دید که هر نوع قواعد رفتاری را که در اوقات دیگر از آن پیروی می‌کرده است، زیر پا می‌گذارد» (مزلو، ۱۳۶۷: ۲۲۲).

<p>روان و خرد گشت بنیاد تو ز تو داد یابد زمین و زمان وگرچه به پیوند تو شهره‌ام ز گیتی مرا نیست با کس نبرد که بر من کسی را بدان هست راه اگر هست با این نژادم هنر</p>	<p>زمین نسپرد شیر با داد تو همه مردم از داد تو شادمان مگر من که از داد بی بهره‌ام یکی مرغ پرورده‌ام خاک خورد ندانم همی خویشتن را گناه مگر آنکه سام یلستم پدر</p>
---	--

ز مادار بـزادام بینـداختی
فکندی به تیمار زاینده را
ز مازندران هدیه این ساختی
که ویران کنی کاخ آباد من
من اینک به پیش تو استاده‌ام
به ارّه میانم به دو نیم کن
به کوه اندرم جایگه ساختی
به آتش سپردی فزاینده را...
هم از گرگساران بدین ساختی
چنین داد خواهی همی داد من
تن بنده خشم تو را داده‌ام
ز کابل میماید با من سخن
(همان: ۲۰۱-۱۹۹)

زال اعتراض و نارضایتی خود را از پادشاهی لهراسب آشکارا بیان می‌کند و مطابق با طبیعی بودن خود بدون مصلحت‌اندیشی، از بی‌کفایتی لهراسب در برابر کیخسرو اظهارنظر می‌کند. او قانون فرمانبری از شاه را نقض می‌کند. افراد خودشکופا «هنگام مقتضی نه تنها رسوم و قواعد بلکه قوانین را هم نقض می‌کنند. این رفتار گاهی سبب می‌شود آن‌ها را غیراخلاقی بدانند، درحالی‌که آن‌ها اخلاقی‌ترین افرادند؛ گرچه اخلاق آن‌ها الزاماً همانند افراد پیرامون آن‌ها نباشد» (مزلو، ۱۳۶۷: ۳-۲۲۲). زال قانون ایران باستان، یعنی اطاعت کامل از پادشاه، را نادیده می‌گیرد و از انتخاب کیخسرو انتقاد می‌کند.

خودانگیختگی زال هنگام کناره‌گیری کیخسرو از حکومت نیز دیده می‌شود. در برابر کیخسرو بدون ملاحظه و بی‌پروا از این اقدام انتقاد می‌کند. «افراد خودشکופا در موقعیت‌هایی که سر فرودآوردن در برابر عرف اجتماعی با مسائلی که در نظرشان مهم باشد، تداخل پیدا کند در مقابله با آن قواعد تردید نمی‌ورزند» (شولتس، ۱۳۹۷: ۱۰۵). زال میان فرمانبرداری از شاه و مصلحت‌اندیشی کشور، دومی را انتخاب می‌کند. او بدون هرگونه رفتار ریاکارانه نظر خود را بیان می‌کند.

ز پیر جهان دیده بشنو سخن
که گفتار تلخست با راستی
نباید که آزار گیری ز من
و گر نیز جویی چنین راه دیو
بمانی پر از درد و تن پر گناه
چو کژ آورد رای پاسخ مکن
بیند بـه تلخی در کاستی
از این راستی پیش این انجمن...
ببـرد ز تو فرّ کیهان خدیو
نخوانند از این پس تو را نیز شاه

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۵: ۳۹۳)

زال، جهان پهلوان ایران، صلابتی دارد که از او انتظار می‌رود؛ اما در مسائل عاطفی، در حدّ اعلاّی خودانگیختگی عمل می‌کند. او رستم را برای جنگ با افراسیاب راهی می‌کند و عواطف پدری را نسبت به رستم پنهان نمی‌کند.

تو را نوز پورا! گه رزم نیست	چه سازم که هنگامه بزم نیست
هنوز از لب شیر بویید همی	دلت ناز و شادی بجوید همی
چگونه فرستم به دشت نبرد	تو را پیش شیران پر کین و درد

(فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۵۰)

هنگام جدایی از رستم در سفر به مازندران نیز هیجانات قلبی خود را به طبیعی‌ترین شکل ابراز می‌کند (همان: ۹۰). افراد خودشکوفای صادق هستند؛ به مفهومی که اجازه می‌دهند رفتارشان و کلامشان بیان حقیقی و خودانگیخته احساسات درونی شان است (رک. مزلو، ۱۳۷۴: ۵۰-۲۴۸). از دیگر لحظات عاطفی زال، لحظه دیدن رستم زخم‌خورده از جنگ با اسفندیار (رک. فردوسی، ۱۳۸۲، ج ۶: ۲۹۲) و بی‌قراری در مرگ رستم و زواره است (رک. همان: ۵-۳۳۴).

۳- نتیجه‌گیری

در نظریه انسان‌گرای مزلو، پس از تأمین نیازهای پنجگانه، فرد به خودشکوفایی می‌رسد که بالاترین سطح نیازهاست. در این سطح، فرد به ویژگی‌هایی متّصف می‌شود که وجه تمایز او با دیگران است. با بررسی زندگی و رفتار و منش زال می‌توان دید که دوران کودکی زال، شرایط و عوامل خاص طبیعی و اسطوره‌ای، توانایی‌های او را بالفعل درمی‌آورد. نیازهای جسمانی او در کنار سیمرغ و دور از خانواده برطرف می‌شود. نیاز امنیت نیز با حمایت سیمرغ و پری ارضا می‌شود که همواره در اختیار زال است. آشنایی با رودابه و پیوند با دختر مهرباب کابلی، نیاز عشق را در نهایت کمال‌گرایی برطرف می‌کند. همچنین قدرت پهلوانی و نیروی خرد، جایگاه این شخصیت را در میان مردم و دربار شاهان تثبیت می‌کند و نیاز به احترام او تأمین می‌شود. زال پس از عبور از نیازهای

پایین تر به خودشکوفایی دست می‌یابد.

- او انسانی خودشکوفاست که به واسطه خرد غریزی نسبت به حوادث پیرامون، درک روشنی دارد. در سایه همین ادراک درست، آزمون موبدان را با موفقیت پشت سر می‌گذارد. پیش‌بینی‌های او از سفر کاووس به مازندران، بدگمانی‌هایش از انتخاب لهراسب برای پادشاهی و آینده‌نگری او از جنگ رستم با اسفندیار، نتیجه ادراک روشن او از واقعیات پنهان امور است.

- مسئله‌مداری و تمرکز او بر مشکلات دیگران، از ویژگی‌های مهم زال است. تعهدی که نسبت به ایران دارد، سبب می‌شود در شرایط دشوار حضور یابد. فرستادن رستم به البرزکوه برای یافتن کیقباد، فرستادن او به هفت‌خان برای رهایی کاووس، مخالفت با کیخسرو در تعیین جانشین از نمونه‌های مسئله‌مداری اوست.

- زال فطرت انسان‌ها را همان‌طوری که هست، می‌بیند و سرنوشت را بدون منفعل بودن می‌پذیرد. این ویژگی را در برخورد با کاووس و پذیرش ناتوانی خود برای حضور در میدان نبرد و ناتوانی رستم در برابر اسفندیار می‌توان دید.

- فرهنگ‌ناپذیری بارزترین ویژگی این شخصیت است. انتخاب همسر از نژاد ضحاک، بزرگ‌ترین اقدام او برای استقلال‌مداری و آزادی اراده است. مقاومت در برابر اندیشه‌های نادرست جامعه با شخصیت او درآمیخته است. درحقیقت زال با این انتخاب در برابر باورهای نادرست قیام کرده است.

- گله‌مندی از دوران سخت کودکی در برابر سام، اعتراض بی‌باکانه به پدر برای حمله به کابل، نشان‌دادن عواطف پدران هنگام رفتن رستم به جنگ افراسیاب، بی‌قراری در مرگ فرزندان، نشانه خودانگیزگی و طبیعی بودن اوست.

- آنچه از جنبه تعلیمی در این پژوهش اهمیت دارد، فرایند کودکی، رشد، آموختن و کسب‌کردن، اخلاق‌مداری و انصاف شخصیت زال است که می‌تواند برای خواننده، الگوی مناسب تکامل و خودشکوفایی باشد.

منابع

۱. آیدنلو، سجاد (۱۳۹۰)، *دفتر خسروان*، چاپ اول، تهران: سخن.

۲. ال پتری، هربرت (۱۳۸۲)، «آبراهام مزلو و خودشکوفایی»، ترجمه جمشید مطهری طشی، مجله معرفت، شماره ۶۹، ۹۴-۱۰۰.
۳. امامی، نصر... (۱۳۹۳)، مبانی و روش‌های نقد ادبی، چاپ پنجم، تهران: جامی.
۴. امیری خراسانی، احمد؛ صرفی، محمدرضا؛ ایران‌منش، محمدحسین (۱۳۹۳)، «بررسی توصیه‌های اخلاقی ناصر خسرو بر پایه هرم مزلو»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال ۶، شماره ۲۲، ۱-۳۲.
۵. بهزادی‌نژاد، لیلیا (۱۳۹۵)، بررسی تطبیقی پیر در غزلیات حافظ و شش دفتر مثنوی مولانا باتکیه بر نظریات شخصیت آبراهام مزلو، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: اسپرهم، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
۶. پرهام، باقر (۱۳۷۳)، با نگاه فردوسی، مبانی نقد خرد سیاسی در ایران، چاپ اول، تهران: مرکز.
۷. خسروی، اشرف (۱۳۹۴)، شاهنامه از دیدگاه روان‌شناسی تحلیلی یونگ، چاپ اول، تهران: علمی و فرهنگی.
۸. دارابی، جعفر (۱۳۸۴)، نظریه‌های روان‌شناسی شخصیت (رویکرد مقایسه‌ای)، چاپ اول، تهران: آیش.
۹. داودنیا، نسرین؛ سراج خرمی، ناصر؛ جولازاده‌اسمعیلی، علی‌اکبر (۱۳۹۳)، «نقد شخصیت کیخسرو براساس نظر آبراهام مزلو»، نشریه ادبیات حماسی، دوره ۱، شماره ۲، ۲۵-۴۶.
۱۰. ذبیح‌نیا عمران، آسیه (۱۳۹۸)، «بررسی مؤلفه‌های خودشکوفایی و کمال‌طلبی در تذکره عرفانی کلام الملوک باباجان قزوینی و نظریات آبراهام مزلو»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال ۱۱، شماره ۴۳، ۳۹-۵۶.
۱۱. رستگار فسایی، منصور (۱۳۸۱)، فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی (مجموعه مقالات درباره شاهنامه فردوسی)، چاپ اول، تهران: طرح نو.
۱۲. رضایی، سمیه (۱۳۹۵)، بررسی دگرگونی شخصیت‌های داستانی در داستان کوتاه فارسی براساس نظریه مزلو، پایان‌نامه دکتری، استاد راهنما: دهقانان، هرمزگان: دانشگاه

هرمزگان.

۱۳. ریاحی، محمدامین (۱۳۹۳)، *فردوسی*، چاپ ششم، تهران: طرح نو.
۱۴. ستاری، رضا؛ صفار حیدری، حجت؛ محرابی کالی، منیره (۱۳۹۴)، «شخصیت رستم براساس داستان رستم و اسفندیار در شاهنامه و نظریه خودشکوفایی آبراهام مزلو»، *متن پژوهی ادبی*، دوره ۱۹، شماره ۶۴، ۶۳-۱۰۹.
۱۵. سلامت باویل، لطیفه (۱۳۹۸)، «تحلیل اسطوره زال در شاهنامه براساس نظریات یونگ»، *مجله شفای دل*، سال دوم، شماره سوم، ۳۹-۶۱.
۱۶. شاملو، سعید (۱۳۸۸)، *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت*، چاپ نهم، تهران: رشد.
۱۷. شکرکن، حسین؛ نفیسی، غلامرضا؛ برادران رفیعی، علی محمد؛ غروی، سید محمد (۱۳۸۲)، *مکتب‌های روان‌شناسی و نقد آن*، ج ۲، چاپ دوم، تهران: سمت.
۱۸. شوالیه، ژان، گربان، آلن (۱۳۸۲)، *فرهنگ نمادها*، ترجمه سودابه تفضلی، ج ۳، چاپ اول، تهران: جیحون.
۱۹. شولتز، دوان؛ شولتز، سیدنی ال (۱۳۹۸)، *نظریه‌های شخصیت*، چاپ چهل‌وسوم، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ویرایش.
۲۰. شولتز، دوان (۱۳۹۷)، *روان‌شناسی کمال* (الگوهای شخصیت سالم)، چاپ بیست‌وسوم، ترجمه گیتی خوشدل، تهران: پیکان.
۲۱. شیرخدا، طاهره (۱۳۹۷)، *بررسی عزت نفس در شاهنامه فردوسی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: گلشنی، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، مجتمع دانشگاهی ولیعصر.
۲۲. صادقی، اسماعیل؛ رئیسی نافچی، راضیه (۱۳۹۹)، «بررسی تصویر شاه - انسان کامل در متون نثر تعلیمی (قابوس‌نامه، سیاست‌نامه، اخلاق ناصری، گلستان، سلوک‌الملوک)»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، سال ۱۲، شماره ۴۸، ۱-۳۵.
۲۳. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۲)، *شاهنامه*، چاپ دوم، تهران: قطره.
۲۴. فشارکی، حسن (۱۳۹۷)، *شاهنامه از دو منظر*، چاپ دوم، تهران: نگاه.

۲۵. فیست، جس؛ فیست، گریگوری جی (۱۳۹۰)، *نظریه‌های شخصیت*، چاپ ششم، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: روان.
۲۶. کرمی شاهپوندی، قاسم (۱۳۹۱)، *تحلیل شخصیت گشتاسپ و اسفندیار در شاهنامه با رویکرد روان‌شناسی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: صحرایی، لرستان: دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
۲۷. کریمی، یوسف (۱۳۷۸)، *روان‌شناسی شخصیت*، چاپ پنجم، تهران: نشر ویرایش.
۲۸. کوپر، جی. سی (۱۳۸۰)، *فرهنگ مصور نمادهای سنتی*، ترجمه ملیحه کرباسیان، چاپ اول، تهران: فرشاد.
۲۹. محسنی اندیس، علی (۱۳۹۶)، *تحلیل شخصیت ملک الشعرا بهار براساس نظریه مزلو با تکیه بر دیوان اشعار*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، استاد راهنما: طایفی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
۳۰. مختاری، محمد (۱۳۶۹)، *اسطوره زال تبلور تضاد و وحدت در حماسه ملی*، چاپ اول، تهران: آگه.
۳۱. _____ (۱۳۷۹)، *حماسه در رمز و راز ملی*، چاپ دوم، تهران: طوس.
۳۲. مزلو، آبراهام (۱۳۶۷)، *انگیزش و شخصیت*، چاپ اول، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
۳۳. _____ (۱۳۸۱)، *زندگی در اینجا و اکنون «هنر زندگی متعالی»*، چاپ اول، ترجمه مهین میلانی، تهران: فراروان.
۳۴. _____ (۱۳۷۴)، *افق‌های والاتر فطرت انسان*، چاپ اول، ترجمه احمد رضوانی، مشهد: آستان قدس رضوی.
۳۵. مسکوب، شاهرخ (۱۳۸۱)، *تن پهلوان و روان خردمند*، چاپ دوم، تهران: طرح نو.
۳۶. موسوی، سید کاظم؛ خسروی، اشرف (۱۳۹۵)، *پیوند خرد و اسطوره در شاهنامه*، چاپ دوم، تهران: علمی و فرهنگی.
۳۷. مهدوی دامغانی، محمود؛ صادقی، علیرضا (۱۳۹۷)، «انسان خودشکופا و خودشکوفایی سعدی با رویکرد تطبیقی به نظریه مزلو»، *پژوهشنامه ادبیات تعلیمی*، سال

۱۰، شماره ۴۰، ۱-۳۵

۳۸. نفیسی، مجید (۱۳۷۴)، «زال بدنشان بر قلّه تنهایی» مجله آدینه، شماره ۱۰۲، ۳-۴۲

۳۹. یونگ، کارل گوستا (۱۳۸۷)، چهار صورت مثالی، ترجمه پروین فرامرزی، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی.

۴۰. _____ (۱۳۸۹)، انسان و سمبول‌هایش، ترجمه محمود سلطانیه، چاپ

هفتم، تهران: جامی.

